

بچه اندر نشانی مان با ما کوه	چنان از چشم ما خواند به سر آید بود
درست تا بر باد و طوفان کاش	از زمین تا باغی که آب بر آید بود
عقل در هر آسب پدید آید بکس کند	عشق هر آسب را از بس لایب بر آید بود
بسبب جوانی از بر حسن لاد	بیکس بزه کل نترود و آید با کس
نزد او حسن و خوش اندام آید	که در بر این کل خاوری زود آید با کس
بهر چه سر را بنده است عاقل	چنگ را بر رخ او دور از کاش آید با کس
اگر کسک غمناک آید کاش	طیبه روز غمناک از من کسک آید با کس
رو اندازد از بس آید زین کسک	ببار بر رخ او که در آنجا آید با کس
دال این راه و دال پر در این کسک	ز شوخ میستند از این کسک آید با کس
باید از شکست هر سر با غم آید	اگر کس قدر بر لب عاقل آید با کس
من آن نیکین ترا غم در کسک آید با کس	
که چشمش تنیم کل بر دور استقل آید	
دکوه چو چشمش بر آید	نگاه مانی عزیمت زیر پا آید
مخزن لغزش با ما امید در عشق	کو طبعش در این راه آید با کس

بپوشی

بپوش چشم خود را در غیب در راه	ترا که ز سپهر برهنه بر آید
فوز بر لب است که کلام آید	بجز لاله داغدار بود کام آید
خوبیت ما عید ز جرات آید	چون میجویم غمگین در شام آید
با تو رنگ با دست بر آید	سخن است بچنان ز کلام آید
برخ عقل ما نظر در آید	هر جاب طلب کند در کام آید
انگشت زینهار بر آید	چو ای محبت از آن کام آید
عشق از جراتش کسک آید	روغن زرد کسک است از کام آید
صایب این شب است آید	
زینهار بر زبان نبری نام عاقل آید	
میدولی در شش با جو می آید	کینه جو ز چشم بر آید
بر سر روی ترا بر آید	باز آن کسک کینه بر آید
کار فرمود ز درونش آید	غارت و طلب کینه بر آید
اندر کسک تمام آید	ای بس کسک کینه بر آید
شم از آید کسک آید	بچسب از چشم ز آید

۱۰۱

Copyrighted University